

تأملی در ساز و کار حیثیت فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی در ایران

دکتر علی محمد حاضری^۱

سخن ما در جمع اعضاء انجمن جامعه‌شناسی ایران، در باب نکاتی است که می‌تواند بر ارتقاء یا افول منزلت و حیثیت تحصیل کرده‌های این رشته، مؤثر باشد. البته، منزلت اجتماعی فارغ‌التحصیلان هر رشته در یک جامعه، به عوامل متعددی وابسته است که بررسی همه جانبه آنها، مورد نظر نمی‌باشد، بلکه محور عمده‌ی سخن ما، مقایسه‌ی نیاز یا تقاضای فارغ‌التحصیلان این رشته و عرضه آن است. در این زمینه نیز با توجه به اینکه از آغاز فعالیت این رشته در ایران که به حدود نیمه‌ی دهه‌ی چهل برمی‌گردد، تاکنون وزارت آموزش و پرورش، عمده‌ترین متقاضی فارغ‌التحصیلان این رشته در مقطع کارشناسی بوده است، بحث خود را با عنایت به آمار و ارقامی در این حوزه دنبال می‌کنیم.

می‌دانیم که نیاز جدی آموزش و پرورش به این رشته، با اجرای نظام آموزشی جدیدی بود که از سال ۵۴-۱۳۵۳، مقطع متوسطه آن در ایران آغاز شد. این نظام که مقطع ابتدایی و راهنمایی آن در سال ۱۳۴۵ آغاز شده بود، از سال ۵۴-۱۳۵۳، در مقطع دبیرستان، دو رشته‌ی اقتصاد اجتماعی و فرهنگ و ادب را دایر نمود که در هفته جمعاً ۱۶ ساعت درس جامعه‌شناسی و تعلیمات اجتماعی را در برنامه داشتند. علاوه بر آن، کلبه‌ی رشته‌ها نیز در سال اول، ۲ ساعت تعلیمات اجتماعی داشتند.

جدول ساعات دروس اجتماعی در دبیرستان‌ها

۲ ساعت	۱- درس مشترک کلیه رشته‌ها (تعلیمات اجتماعی)
۱۰ ساعت	۲- رشته‌ی اقتصاد اجتماعی - جامعه‌شناسی طی ۴ سال
۴ ساعت	۳- رشته‌ی اقتصاد اجتماعی - تعلیمات اجتماعی سال دوم و چهارم
۲ ساعت	۴- رشته‌ی فرهنگ و ادب - تعلیمات اجتماعی سال چهارم
۱۸ ساعت	جمع

این تعداد ساعات دروس در شرایطی بین برنامه‌ها گنجانیده شد که دبیر ذیصلاح برای تدریس این دروس، به اندازه‌ی کافی تربیت نشده بود. بر همین اساس از آغاز اجرای این نظام، مناطق آموزش و پرورش، با کمبود دبیر علوم اجتماعی مواجه بودند و تقریباً فهرست نیروی کار همه مناطق، درخواست برای علوم اجتماعی نیز به چشم می‌خورد. به دلیل همین کمبود، استفاده از دبیران لیسانسیه تاریخ، جغرافی، ادبیات و سایر رشته‌ها، برای تدریس علوم اجتماعی معمول بود.

در سال‌های آغازین این نظام آموزشی، رشته‌ی جامعه‌شناسی گرایش‌های نزدیک علوم اجتماعی در دانشگاه‌های تهران، شیراز، شهید بهشتی (ملی سابق)، تبریز و تربیت معلم دایر بود که تعداد کل دانشجویان این رشته در سال ۵۴-۱۳۵۳، حدود ۱۱۱۵ نفر بوده و همچنین تعداد پذیرش دانشجویان در این مراکز نزدیک به ۳۰۰ نفر بوده است.

طی ۱۵ سال بعد، تعداد مراکز دانشگاهی که به ترتیب دانشجویان در این رشته مشغول بوده‌اند به ۱۵ مرکز افزایش یافت و ظرفیت پذیرش دانشجویان در سال ۷۰-۱۳۶۹ به ۸۲۷ نفر و کل دانشجویان این رشته در همان سال به ۳۶۴۳ نفر رسید. در این مدت عملکرد دانشگاهها در خدمت پاسخگویی به نیاز آموزش و پرورش بود و در نهایت، در همین سال بود که علایم اشباع نیازها در این وزارتخانه نمود یافت و پاره‌ای مناطق نسبت به دبیر علوم اجتماعی اعلام عدم نیاز نمودند و این روند تا سال ۱۳۷۲ به جایی رسید که غالب مناطق، اعلام عدم نیاز نمودند.

پس از اجرای نظام جدید متوسطه در سال ۷۳-۱۳۷۲، به جای رشته اقتصاد اجتماعی و فرهنگ و ادب، رشته واحدی تحت عنوان «علوم انسانی» طراحی گردید که ساعات درس علوم اجتماعی در آن به ۷ ساعت کاهش یافت.

تغییر عمده‌ی دیگر، مربوط به تعداد دانش‌آموزان این رشته است. طبق آمار سال

۱۳۶۵، از کل فارغ‌التحصیلان متوسطه، ۶/۵۰٪ از رشته اقتصاد اجتماعی، ۳/۳۵٪ رشته علوم تجربی، ۶/۷٪ ریاضی و فیزیک و ۵/۶٪ رشته فرهنگ و ادب بوده‌اند. بر این اساس، مجموع دانش‌آموزان رشته اقتصاد و فرهنگ و ادب (علوم انسانی فعلی) ۱۵/۵۷٪ بوده و دبیر علوم اجتماعی به این وسعت، مورد نیاز بود، ولی در نظام جدید، سهم این رشته از کل آموزش متوسط ۱۵-۱۰٪ پیش‌بینی شده است.

به این ترتیب با محاسبه دو بُعد تقاضا، (کاهش ساعات درس از ۱۸ ساعت به ۷ ساعت و کاهش تعداد دانش‌آموزان از ۵۷٪ به حدود ۱۵٪) می‌توان انتظار داشت که صرف‌نظر از رشد کمی تعداد دانش‌آموزان، تقاضای برنامه‌ای وزارت آموزش و پرورش به دبیری علوم اجتماعی در نظام جدید، حدود ۱/۱ نظام سابق باشد.

برای پی بردن به عمق بحران احتمالی سالهای آینده، کافی است توجه شود که مجموعه دانشگاههای دولتی عمده‌ترین تربیت‌کننده‌ی فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی، طی سالهای ۶۹-۱۳۵۳ - آنگذر دبیر علوم اجتماعی تربیت کرده‌اند که نیاز آموزش و پرورش با نظام قدیم را اشباع نموده است و اکنون با توجه به کاهش نیاز به ۱/۱، علاوه بر دانشگاههای دولتی، دانشگاه آزاد و پیام نور نیز به این مجموعه اضافه شده‌اند که این مراکز در سال ۷۴-۱۳۷۳ حدود ۳۸۹۲ نفر پذیرفته‌اند، از این تعداد ۱۱۹۲ نفر سهم ۱۵ مرکز دانشگاهی و ۱۱۹۲ نفر سهم دانشگاه پیام نور بوده است و دانشگاه آزاد نیز جداگانه حدود ۲۰۰۰-۱۵۰۰ نفر دانشجو پذیرفته است. به این ترتیب ما اعضاء هیأت علمی رشته جامعه‌شناسی که عمدتاً محل رسمی^۱ اشتغال و استخدام‌مان، ۱۵ دانشگاه دولتی است، در حوزه‌ی اصلی کارمان حدود یک‌هزار نفر ظرفیت پذیرش داریم و در حاشیه زندگی حرفه‌ای، حدود ۳۵۰۰ نفر پذیرش داریم؟!

بیم آن می‌رود این روند، طی سالهای آینده که نظام جدید متوسطه فراگیر می‌شود و بالطبع در داخل دستگاه آموزش و پرورش، با مازاد دبیر علوم اجتماعی رو به رو می‌شویم و انبوه فارغ‌التحصیلان این رشته از دانشگاههای دولتی، پیام نور و دانشگاه آزاد به بازار عرضه می‌گردند، مازاد عرضه‌ای ایجاد می‌شود که به شدت بر حیثیت شغلی و اعتبار اجتماعی جویندگان کار این رشته آسیب وارد می‌نماید. بدیهی است

۱- بدیهی است ما در موضع بررسی با نقد برنامه‌ی آموزش و پرورش در مورد این کاهش نیستیم، چه بسا دلایل موجهی نیز وجود داشته باشد. بلکه سخن از ناهماهنگی بین برنامه وزارت آموزش و پرورش و سیاست‌های پرورش نیرو در سایر دستگاههاست.

بخشی از این نیرو در سایر عرضه‌های شغلی همچون روابط عمومی و مطبوعات قابل جذب خواهند بود ولی ظاهراً تعداد متناهی نیز باید در سایر مشاغل که تناسب کمتری با تخصص و سابق‌شان دارد، جذب شوند که مصون از ضایعات حیثیتی برای این رشته نخواهد بود. (البته ممکن است بسیاری دیگر از رشته‌های دانشگاهی وضع مشابهی داشته باشند).

دانشگاههای دولتی، طی دو سال اخیر حرکت کندی جهت کاهش ظرفیت داشته‌اند ولی روند کلی جریان تربیت نیرو در این رشته و تحولات تقاضای بازار کار، همچنان ناهماهنگ است.

اعتبار علوم اجتماعی در ضرایب آزمون‌های ورودی

مسأله قابل تأمل دیگری که در خصوص عوامل مؤثر در حیثیت رشته علوم اجتماعی می‌توان ذکر کرد، ضریب پیش‌بینی شده برای این رشته در آزمون ورودی آموزش عالی است. می‌دانیم که هر چه ضریب یک درس در آزمون بالا باشد، عملاً دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه به آن درس و معلم و کلاس و محتوای آن، توجه بیشتری خواهند داشت. و بالطبع دبیران و دست‌اندرکاران آن نیز، از حیثیت اجتماعی و بازار شغلی بهتری برخوردار خواهند بود.

با آنکه ظاهراً ضرایب دروس جامعه‌شناسی در آزمون ورودی دانشگاهی توسط همکارانی از دوستان خود ما که در کمیته برنامه ریزی این رشته در وزارت فرهنگ و آموزش عالی مشارکت دارند، تعیین می‌شود ولی طی چندین سال گذشته، ضریب جامعه‌شناسی برای متقاضیان ورود به این رشته یک می‌باشد، در حالی که برای درس ریاضی ضریب ۴ در نظر گرفته شده و دروس دیگری، ضرایبی بین ۳ و ۲ دارند. در همین حال ضریب درس جامعه‌شناسی برای رشته‌های روان‌شناسی روان‌شناسی و علوم سیاسی ۲ و ۳ تعیین شده و معلوم نیست چه منطقی حکم می‌کند که ضریب این درس برای متقاضیان در سایر رشته‌ها، بالا باشد ولی برای خود رشته جامعه‌شناس پائین‌ترین ضریب را دارد؟ ظاهراً مثل معروف حرمت امامزاده را باید متولی نگاه دارد را فراموش کرده‌ایم. شاید بتوان بر اساس ملاحظات فوق، اشاراتی به کیفیت دانشجویان ورودی رشته‌های علوم انسانی در دانشگاهها داشت. طی سالهای دهه‌ی ۱۳۵۰، رشته‌ی جامعه‌شناسی بر اساس رتبه و نمرات آخرین نمراتی که در این رشته پذیرفته

می‌شوند، در گروه علوم انسانی، بعد از چند رشته بالای این گروه یعنی حقوق، علوم سیاسی و اقتصاد قرار داشت. ولی طی سالهای اخیر، فاصله آن با سایر رشته‌های علوم انسانی پائین مرتبه‌تر، کاهش یافته و در بعضی موارد، بر جامعه‌شناسی پیشی گرفته‌اند. این مطلب به خودی خود، در خور تأمل است که در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت. اما در این فرصت به این نکته اکتفا می‌کنیم که ظاهراً تغییر در نرخ تقاضای بازار کار و کم‌اعتنایی در ضرایب کنکور، در کاهش اعتبار این رشته بی‌تأثیری نبوده است. صحت این استنباط را با بررسی این مسأله در سنوات آینده بهتر می‌توان ارزیابی نمود.





پڙهه ښكاره علوم انساني او مطالعات فرېسنجی
پرتال جامع علوم انسانی